

فرهنگی تخصصی تر در باب شاهنامه

پدیدآورده (ها) : آیدنلو، سجاد
کتابداری، آرشیو و نسخه پژوهی :: کتاب ماه ادبیات و فلسفه :: بهمن 1381 - شماره 64
از 104 تا 117
آدرس ثابت : <http://www.noormags.ir/view/fa/articlepage/37279>

دانلود شده توسط : مهدی ابراهیمی
تاریخ دانلود : 03/12/1395

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) جهت ارائه مجلات عرضه شده در پایگاه، مجوز لازم را از صاحبان مجلات، دریافت نموده است، بر این اساس همه حقوق مادی برآمده از ورود اطلاعات مقالات، مجلات و تألیفات موجود در پایگاه، متعلق به "مرکز نور" می باشد. بنابر این، هرگونه نشر و عرضه مقالات در قالب نوشتار و تصویر به صورت کاغذی و مانند آن، یا به صورت دیجیتالی که حاصل و بر گرفته از این پایگاه باشد، نیازمند کسب مجوز لازم، از صاحبان مجلات و مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) می باشد و تخلف از آن موجب پیگرد قانونی است. به منظور کسب اطلاعات بیشتر به صفحه [قوانین و مقررات](#) استفاده از پایگاه مجلات تخصصی نور مراجعه فرمائید.





هیچ است. به تازگی بانویی دانشور، پژوهشی دیگر در این زمینه را بر کتاب شناسی فرهنگهای شاهنامه افزوده است:

کتاب فرهنگ آرایه‌های ادبی در شاهنامه فردوسی تألیف سرکار خانم پوران دخت برومند، دختر استاد ادیب برومند، که مؤلف گرامی انگیزه خویش را از غوطه‌وری در بحر شاهنامه چنین آورده‌اند: «شاهنامه دریای بی‌کرانی از تصاویر زندگی است که حرکت خیال‌انگیز امواج آن ما را به سوی خود کشاند و گردآوری فرهنگ آرایه‌های شاهنامه نتیجه این جذبه‌شور آفرین است / ص ۱۱ پیش‌گفتار».

برتری علمی - تحقیقی این فرهنگ در آن است که به آیین برخی از آثار همانند، حاصل یادداشت برداری از چند فرهنگ عمومی و تخصصی و تنظیم مواد پراکنده ولی تکراری نیست، بلکه مؤلف گران‌ارج برای تدوین این فرهنگ، چندین بار چاپهای ژول مول، مسکو و دکتر خالقی مطلق (دفتر اول و دوم) را بازخوانی کرده‌اند که برگه‌نویسی و استخراج نهایی عبارتها و ترکیبات بر پایه چاپ مسکو انجام گرفته و ضبط و ارجاع بیتهای شاهد در متن فرهنگ (شماره جلد، صفحه و نام داستان یا بخش مربوط) براساس آن است. همچنین ایشان از آنجایی که پس از بررسی فرهنگهای کهن و جدید از جمله: فرهنگ آندراج، فرهنگ جهانگیری، برهان قاطع، چراغ هدایت، بهار عجم، غیث اللغات، فرهنگ مصطلحات الشعراء، لغتنامه دهخدا، فرهنگ معین و... کاستی‌هایی در توضیح عبارات و ترکیبات شاهنامه یافته‌اند، در گزارش مواد فرهنگ از خود شاهنامه یعنی رویکرد به زمینه سخن و درونمایه داستان و بیتهای پیش و پس بهره گرفته و شیوه توضیح واژه و ترکیب در درون متن و به یاری متن را به کار بسته‌اند و البته از یاری فرهنگهای عمومی نیز به دور

گرچه واژه‌نامه‌های ویژه متون از گروه به اصطلاح «فرهنگهای تخصصی» شمرده می‌شوند، ولی با اندکی دقت می‌توان بخش‌بندی دیگری نیز در این حوزه انجام داد و از فرهنگهای تخصصی و اخص یا تخصصی تر سخن گفت، به بیانی دیگر و گویاتر هرگاه فرهنگ تدوین شده، ویژه لغات و ترکیبات و یا اعلام (نامهای کسان و جایها) یک اثر باشد، فرهنگی است تخصصی و اگر به شاخه‌های جزئی‌تر هریک از این دو کارمایه بنیادین بپردازد، عنوان «تخصصی‌تر» برای آن شایسته و دقیق است، چرا که دامن فراخ پژوهش را - حتی در حوزه تخصص - برنوشته و موضوع محدودتر - و اصولاً دقیق‌تر - بررسی شده است.

نگاهی به پیشینه فرهنگ‌نویسی برای شاهنامه، این بزرگ‌ترین و پرمایه‌ترین گنجینه زبانی ادب پارسی، نشان می‌دهد که تقریباً تمام واژه‌نامه‌های شاهنامه از آغاز تا امروز به دو سویه لغات و ترکیبات - به طور کلی - و نامها (اعم از اشخاص و مکانها) روی کرده‌اند و بر بنیاد توضیح کوتاهی که گفته آمد، «فرهنگهایی تخصصی» هستند، فقط در این میان، مجموعه‌ای به نام «گنج نامه» دیده می‌شود که از شاعری است متخلص به «مجرم» و در سال (۱۹۰۸ م) در کشمیر گردآوری شده است. در پایان این فرهنگ، پیوستی با نام «کنایات شاهنامه» آمده که در برگیرنده ۱۱۲ اصطلاح شاهنامه است،^۲ از این روی شاید بتوان این ضمیمه مختصر را نخستین و کهن‌ترین فرهنگ تخصصی‌تر در زمینه شاهنامه دانست. از روزگار معاصر نیز فرهنگ نامهای شاهنامه از دکتر منصور رستگار فسایی چون تنها به بررسی شخصیت‌های نامه نامور پرداخته و فاقد اعلام جغرافیایی است،^۳ در این جرگه تواند بود. با وجود این توجه سخت اندک و شمار بسیار کم آثار که در سنجش با آن جنبه دیگر (فرهنگهای تخصصی) در واقع

فرهنگ آرایه‌های ادبی در شاهنامه‌ی فردوسی

نشر دیگر، چاپ اول، ۱۳۸۰

● فرهنگ آرایه‌های ادبی در شاهنامه فردوسی
سجاد آیدنلو

کتاب بیان‌کننده صنایع بدیعی و بیانی است، البته از نظرگاه بنیادی در باب بیان و بدیع و معانی؛ «این سه تفاوت ماهوی و ذاتی ندارند و واقعاً یکی جسم و دیگری روح و سومی زینت نیست، بلکه همه اینها مجموعه سازنده یک کل زبانی - بیانی هستند به نام سخن زیبا در یک ساختار واحد»^۶

ولی به منظور رعایت دسته‌بندیهای انجام شده^۷ و جامعیت پژوهش پیشنهاد می‌شود که نام کتاب در چاپهای سپسین به «فرهنگ بیانی یا صورخیال شاهنامه» یا هر عنوان دال بر این مفهوم و مطابق با درونمایه اثر تغییر یابد، گرچه این نکته را نیز نباید ناگفته گذاشت که مواد فرهنگ بیشتر بر کنایات استوار است و از استعاره‌های فراوان و گوناگون شاهنامه و توضیح مفهوم آنها نشانی دیده نمی‌شود یا سخت اندک است، به ویژه استعاره‌های مصرحی که آگاهی از معانی آنها در گزارش ابیات و دریافت درست سخنان استاد توس بسیار سودمند و راه‌گشاست، البته در این باره نیز روش یکسان و هماهنگی به کار گرفته نشده است، چرا که برای نمونه «یاقوت زرد» چونان یکی از استعاره‌های شاهنامه در بخش حرف «ی» (ص ۲۳۵) دیده می‌شود، اما در مقابل بیشتر استعارات حتی پرکاربرد شاهنامه نیامده است.^۸

با این مقدمه، در سه بخش: الف) درباره تلفظ واژگان و خواندن بیتها، ب) پیشنهادهایی درباره گزارش برخی ترکیبات، ج) نمونه‌هایی از ترکیباتی که در فرهنگ نیامده است، به بررسی کتاب و ارائه پیشنهادهایی به پیشگاه مؤلف محترم پرداخته می‌شود.

الف) درباره تلفظ واژگان و قرائت بیتها

این بخش از آن روی در یادداشت حاضر گنجانده شده که پایه

نمانده‌اند، چنانکه خود می‌نویسند: «یادآور می‌شویم که در کندوکاو و زیرورو کردن فرهنگها، بهره ما از لغتنامه دهخدا و فرهنگ جهانگیری بیشتر از دیگر فرهنگها بوده است / ص ۲۷ پیش‌گفتار».

این کتاب چنانکه از نامش بر می‌آید، «فرهنگ آرایه‌های ادبی در شاهنامه» است، اما مؤلف گرامی درباره دامنه پژوهش خویش در پیش‌گفتار نوشته‌اند: «پژوهشی که پیش روی داریم حاصل جست‌وجوی ما برای دست‌یابی به تصاویر خیالی شاهنامه است که در آن بیش از دیگر تصاویر به «کنایه» پرداخته و دیده بر آن گشوده‌ایم هرچند ترکیبات استعاری و مجازی نیز در کنار اغراق از نظر دور نمانده است / صص ۱۱ و ۱۲». به دیگر سخن حوزه تحقیق ایشان همان‌گونه که خود نوشته و مصادیق آن را نیز توضیح داده‌اند (رک: صص ۱۲-۲۶) و از مدخلهای موجود در متن فرهنگ هم آشکار می‌شود، علم بیان یا صورخیال است، در صورتی که عنوان کلی



بنیادی گزارش لغات، ترکیبات و ابیات هر متن ادبی (از جمله شاهنامه) رعایت اصل بسیار مهم درست خوانی آن اثر است. مؤلف گرامی نیز با عنایت بدین مهم در توضیح «ساز و نهاد پژوهش» خود نوشته‌اند: «در مواردی از حرکات ضمه، فتنحه و کسره برای درست خوانی ترکیبات استفاده شده است / ص ۲۸».

۱- هر آن کس که او باشد از آب پاک

نیارد سرگوهر اندر مُغاک

(ص ۳۰)

تلفظ درست واژه قافیه در مصراع دوم به فتح نخست و «مغاک» است.

۲- ندانی که بهرام پور گشسب

چو با پور هر مز برانگیزد اسب

(ص ۴۱)

پیشنهاد می‌شود که در مصراع نخست «بهرام» بدون کسره اضافه و به گونه: بهرام، پور گشسب، خوانده شود، چون مبدل منه (بدل دار) ترکیب «پور گشسب» است. این توضیح را نیز باید افزود که «گشسب» نام نیای «بهرام چوبین» است و واژه «پور» به معنی «فرزندزاده»، چنانکه در این بیت درباره کیخسرو نسبت به کاووس دیده می‌شود:

چو زو آگهی یافت کاووس کی

کی آمد ز ره پور فرخنده بی

(۳/ ۲۴۸/ ۳۷۵۶)

۳- نه شب رنگ با من نه رهوار بور

همانا که برگشتم امروز هور

(ص ۶۱)

بهتر است که ترکیب وصفی مقلوب «رهوار بور» به قاعده این گونه ترکیبات، بدون اضافه «رهوار، بور» خوانده شود.

۴- گرازه چو بگشاد از باد دست

به زین بر شد، آن ترک پولاد بست

(ص ۱۲۵)

پیشنهاد می‌شود که در مصراع دوم به قرینه «بر زین دوچار حالتی شدن» واژه «ترک» به صورت «ترک» توراتی خوانده شود که منظور فرشیدورد، هماورد گرازه، است. دکتر خالقی مطلق نیز واژه را به همین سان «ترک» toirk قرائت کرده‌اند.

گرازه چو بگشاد از باد دست

به زین بر شد آن ترک پولاد بست^۱

(خالقی ۱۵۶۰/۱۰۱/۴)

۵- ز چیزی که خیزد ز فُتُوج و رای

زده دست و پای آوریده به جای

(ص ۱۳۰)

پیشنهاد می‌شود که «فُتُوج» با رویکرد به ریشه ایرانی آن، که در پهلوی ساسانی kanush یا kanush بوده است، با فتح «ق» حرکت گذاری شود.^{۱۱}

۶- بر این سان که گُزدهم گوید همی

از اندیشه دل را بشوید همی

(ص ۱۳۶)

تلفظ درست نام پهلوان ایرانی «گُزدهم»: gazdaham است^{۱۲} که در بیت شاهد به ضرورت وزنی «گُزدهم»: gazdahm خوانده می‌شود.

۷- بدانست شاه گرانمایه زود

کز آمیختن رنگ نایدش سود

(ص ۱۴۹)

در مصراع دوم «آمیختن رنگ» به ضرورت وزنی با قطع اضافه: «آمیختن رنگ» است.

۸- به جایی که من پای بفشاردم

عنان سواران شدی پاردم

(ص ۱۸۶)

پیشنهاد می‌شود که واژه‌های قافیه بیت را به صورت «بفشاردم» و «پاردم»^{۱۳} بخوانیم، همان گونه که دکتر خالقی مطلق حرکت گذاری کرده‌اند.^{۱۴}

۹- بیت شاهد «مُزد بریدن» را چنین آورده‌اند:

مراده یکی کاروانی شتر

چو رای آیدت مزد ما هم ببر

(ص ۲۱۶)

که در مصراع دوم با این نوشتار: «مزد ما هم ببر» است، یعنی «ما و هم» جدا از هم خوانده می‌شوند، حال آنکه این گونه نیست و مراد «مزد ماهیانه» است و باید چنین باشد: چون رای آیدت مزد ما هم ببر

۱۰- اگر بیژن از بند یابد رها

به فرمان دادار کیهان، خدا

(ص ۲۱۷)

پیشنهاد می‌شود که در مصراع دوم «کیهان خدا» به صورت مرکب و به هم پیوسته قرائت شود؛ به فرمان دادار کیهان خدا.

ب) پیشنهادهایی درباره گزارش برخی ترکیبات ا. در بیت:

چنین آمد از داد اختر پدید

که این آب روشن بخواهد دويد
به دليل اينکه در مصراع دوم «آب روشن» خوانده‌اند، ترکیب «آب روشن دويدن» به معنی «کار به خوبی پایان یافتن» وارد شده است (ص ۳۲). پیشنهاد می‌شود که مصراع را به صورت: «که این آب، روشن بخواهد دويد»^{۱۵} بخوانيم و ترکیب کنایی را «روشن دويدن آب» در نظر بگيريم. توضیح اينکه بیت مربوط به پیشگویی موبدان و اخترشناسان درباره آینده پیوند زال و رودابه است و چون پیشتر فرجام این ازدواج معلوم منوچهر و دیگران نیست، نمی‌توان آن را با صفت «روشن» بیان کرد، بلکه «روشن» را باید قید چگونگی این کار در زمانهای پسین دانست، چنانکه از فعل مستقبل «بخواهد دويد» نیز مشخص می‌شود. همچنین بر این پایه و با استناد به جایگاه بیت در متن داستان «آب» را نیز می‌توان به طور جداگانه به عنوان استعاره مصرّحه از «پیوند زال و رودابه» مورد بحث قرار داد.
۲. «آتش آمیز گشتن طبع» را با این شاهد:

مراطع نشگفت اگر تیز گشت

به پیری چنین آتش آمیز گشت
به معنی «تندخو شدن» آورده‌اند (ص ۳۳). چنین می‌نماید که مؤلف گران ارجح در اینجا، «طبع را» به معنی «سرشت و نهاد بشری» گرفته‌اند، ولی با رویکرد به محل بیت شاهد در شاهنامه که به بیان خود فردوسی در پایان داستان توقیعات انوشیروان است و نیز با در نظر داشتن بیت پیش از آن، که:
گذشتم ز توقیع نوشین روان

جهان پیر و اندیشه من جوان
(۳۸۱۵/۲۷۵/۸)

شاید بتوان «طبع» را «توانایی سخن سرایی و شاعری» معنی کرد و بر این بنیاد «آتش آمیز شدن طبع» را «شور و حال سخن‌سازی» دانست، همانکه خود استاد توس در بیت پیش از بیت شاهد با تعبیر «اندیشه جوان» از آن یاد کرده است. حسن تعلیلی هم که فردوسی برای جوان طبعی خویش در عین پیرسالی می‌آورد، شایان توجه است.

زمنبر چو محمود گوید خطیب

به دین محمد گراید صلیب
(۳۸۱۷/۲۷۵/۸)

این نکته را نیز نباید از دیده به دور داشت که «طبع» به معنی گفته شده، باز در شاهنامه به کار رفته است:
جوانی بیامد گشاده زبان

سخن گفتنی خوب و طبعی روان
(خالقی ۱۳۱/۱۲۸)

چو طبعی نباشد چو آب روان

میر سوی این نامه خسروان
(۷/۱۳۶/۶)

۳. در (ص ۳۷) ترکیب «آواز خویش برافراختن» با دو شاهد به معنی «خود را سر زبان انداختن - مشهور شدن» آمده است. در شاهد دوم:





بیایم بگویم همه را از خویش

ز گیتی برافرازم آواز خویش

باتوجه به بیت قبل:

همان به که گیتی نبیند کسی

چو بیند بدو در، نماید بسی
و درونمایه بخش مربوط به این بیت در داستان رستم و اسفندیار. پیشنهاد می شود که مفهوم «اعتراض کردن و شکوه» را نیز برای آن در نظر بگیریم. استنباط معانی واژگان و ترکیبات در متن و باتوجه به بیتها و جملات پس و پیش و زمینه سخن، از بدیهیات کار تدوین فرهنگ متون است و چنانکه بیشتر اشاره شد، مؤلف گرامی نیز این اصل را در بیشتر موارد و مواد فرهنگ خویش رعایت کرده اند.

۴- «اختر پی افکندن» را در بیت:

چو آن پوست بر نیزه بر، دید کی

به نیکی یکی اختر افکند پی
«فال زدن» معنی کرده اند (ص ۳۸). پیشنهاد می شود که با عنایت به بیتهای قبل و بعد، ترکیب را به معنی «ساختن درفش» بدانیم. در این صورت «اختر» به معنی «ستاره» و مجازاً «درفش» به علاقه ذکر جزء و اراده کل همان است که در ترکیب مشهور «اختر کاویان» نیز دیده می شود^{۱۶} و جالب است که در بیت مورد بحث هم، سخن از ساخته شدن درفش کاویان توسط فریدون و از پوست پاره آهنگری بر نیزه شده کاوه است.

۵- ترکیب «از سال بر کسی شکن نیامدن» را به استناد این بیت از داستان رستم و اسفندیار:

جوانی همی سازد از خویشتن

ز سالش همانا نیامد شکن
به معنی «سالمند و کارآموده نبودن» ذکر کرده اند (ص ۴۱). بیرون از شاهنامه و بدون توجه به بیت یاد شده، این ترکیب می تواند به معنی «ندیدن سختیهای روزگار و نهایتاً بی تجربه و خام» باشد، ولی در این بیت به هیچ روی این مفهوم صادق نیست و مراد همان «پدیدار نبودن نشانه ها و شکستگیهای پیری و کلان سالی» است.

۶- «باد جستن» را به معنی «صدمه دیدن - بلا رسیدن» آورده اند (ص ۴۶). این معانی برای شاهد دوم مناسب است، اما در نمونه نخستین:

به ایران سپه رزم و کین آوریم

به نیزه خور اندر زمین آوریم

به یک رزم اگر باد ایشان بجست

نباید چنین کردن اندیشه پست

از آنجایی که بیتها از زبان افراسیاب و پس از چیرگی رستم و ایرانیان بر توران به کین سیاوش است و شاه توران بر آن است که با دل دادن به توران سپاه و برانگیختن آنها، حمله ایران را پاسخ گوید چنانکه: بر آراست بر هر سویی تاختن

ندید ایچ هنگام پرداختن

همی سوخت آباد بوم و درخت

به ایرانیان بر، شد آن کار سخت

(۳۰۱۸ و ۳۰۱۷/۱۹۸/۳)

پیشنهاد می شود که یک معنی «باد جستن» را «به کام بودن و پیروزی» بدانیم.

۷- در (ص ۴۷) «باد را فرمان بردن» به معنی «تاختن و سرعت داشتن» آمده است که با توجه به بیت شاهد و موضوع داستان که مربوط به آمادگی سیاوش برای رفتن به پذیره افراسیاب است که چون بر سرانجام خویش آگاهی دارد، اسپان را پی می کند و تنها «شبرنگ بهزاد» رازنده می گذارد و:

چنین گفت شب رنگ بهزاد را

که فرمان میرزین سپس باد را

همی باش بر کوه و در مرغزار

چو کی خسرو آید تو را خواستار

و را بارگی باش و گیتی بکوب

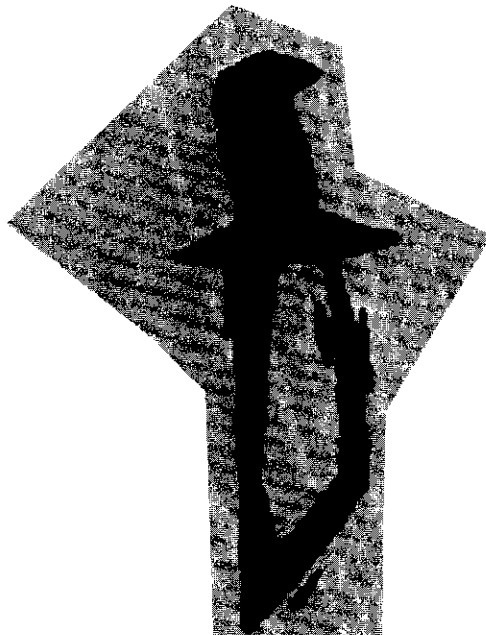
ز دشمن زمین را به نعلت بروب
پیشنهاد می شود ترکیب یاد شده به مفهوم «اطاعت نکردن از هیچ کس» دانسته شود. در واقع در اینجا به استناد زمینه موضوعی بیتها، ارتباط «باد و اسب» از نوع ترکیباتی چون «بادپا» و «باد راه تک کوتاه داشتن»^{۱۷} در شاهنامه نیست که برای بیان شتاب و تکاوری اسب به کار می رود.

۸- در بیت:

بفرمود تا بر نهادند زین

بر آن راه پویان باریک بین

«باریک بین» را به معنی «زیرک - دقیق» دانسته اند (ص ۴۹) ولی



از آنجایی که بیت از زبان فریدون به دو فرزند آزمندش، سلم و اور، و دربارهٔ بخشش جهان میان پسران است، پیشنهاد می‌شود که آن را به معنی «بداندیشی و سوءنیت» بدانیم و منظور فریدون این است که در تقسیم جهان به سه بهره، هیچ اندیشهٔ کز و ذهنیت بد نسبت به دو پسر مهتر نداشته و تبعیض و تفاوتی بین فرزندان ننهاده است، چنانکه در بیت‌های پسین این مفهوم را به تعبیری دیگر بیان می‌کند:

بسی روزگاران شده اندر این

نکردیم بر باد بخشش زمین

همه راستی خواستم زین سخن

ز کزئی نه سر بود پیدانه بُن

همه ترس یزدان بُد اندر نهان

همه راستی خواستم در جهان

چُن آباد دادند گیتی به من

نجستم پراگندن انجمن

(خالقی ۱/۱۱۳/۳۷۶-۳۷۹)

۱۲- در این بیت:

سواران ما گر به بار اندرند

نه ترکان به رنگ و نگار اندرند

«به رنگ و نگار بودن» را «رونق و شکوه و اعتبار داشتن» معنی

کرده‌اند (ص ۶۱). با توجه به ترکیب «به بار اندر بودن» به معنی

«دوچار رنج و سختی» در مصراع نخست و بیت بعدی که دربارهٔ

تورانیان می‌گوید:

همه شوربختند و برگشته سر

همه دیده پر خون و خسته جگر

(۳۹۲/۱۰۸/۵)

پیشنهاد می‌شود که ترکیب مورد بحث را در این بیت به معنی

«درخوشی و ناز و آسودگی بودن» بدانیم.

۱۳- «بسته دست» را در بیت:

کنون چون زنان پیش من بسته دست

همی خواب گویی به کردار مست

«مطیع و ناتوان» معنی کرده‌اند (ص ۶۳)، ولی چون بیت از

داستان بیژن و منیژه و از آن بخشی است که بیژن را دست بسته و

اسیر به پیشگاه افراسیاب آورده‌اند و بیت شاهد، خطاب افراسیاب

است بدو، پیشنهاد می‌شود که آن را «گرفتار» معنی کنیم که مفهوم

چون ترکیب به عنوان صفت اسب به کار رفته است، پیشنهاد می‌شود که آن را به معنی «دارای دید و بینایی قوی» بدانیم که از ویژگی‌های ستودهٔ اسب در شاهنامه است، چنانکه در این بیت مبالغه آمده است: رخس در تصحیح زول مول آمده است:

به شب مورچه بر پلاس سیاه

بدیدی به چشم از دو فرسنگ

(۱۲۶۱/۱)

و با یاری همین ویژگی و توانایی رخس است که رستم در

خان پنجم از تیرگی اهریمنی رهایی می‌یابد.^{۱۹}

۹- در (ص ۵۵)، بر بنیاد این دو بیت:

ز بینش بگشاد یک روز خون

پزشک آمد از هر سوی و همون

به دارو چو یک هفته بستنی پزشک

دگر هفته خون آمدی چون سرچشم

مادهٔ «به دارو بستن کسی را» به معنی «به طور مرتب او را معالجه

دارویی کردن» وارد کرده‌اند، ولی چنین به نظر می‌رسد که ترکیب

دوم مراد این است که: پزشک خون‌ریزی را با دارو یک هفته می‌بست

و بند می‌آورد، نه اینکه: پیوسته دارو به کار می‌برد. به عبارت دیگر

جمله، فعل ساده «بست» به همراه متمم «به دارو» به کار رفته است.

عبارت فعلی «به دارو بستن» که از آن ارادهٔ مفهومی کنایی بشود

۱۰- در بیت:

به رستم چنین گفت گیرم که اوی

جوان است و بد نارسیده به روی

ترکیب «بد نارسیده به روی» را با همین خوانش به معنی «رنج ناپرده

- ناز پرورده» دانسته‌اند (ص ۵۶). ضمن پذیرش این قرائت و معنا،

پیشنهاد دیگر این است که مصراع دوم را چنین بخوانیم: جوان است

و بد، نارسیده به روی. در این صورت ترکیب «نارسیده بودن به روی»

و به معنی عدم بلوغ تنی و ظاهری است که بارویکرد به پارهٔ نخست

مصراع یعنی: «جوان است» استوار نیز می‌شود.

۱۱- ترکیب «بد نگاه کردن به کسی» را به معنی «کینه خواه بودن

بر او» دانسته و این بیت را شاهد آورده‌اند:

به تخت و کلاه و به ناهید و ماه

که من بد نکردم شما را نگاه

(ص ۵۶)



دقیق ترکیب در اینجا است.

۱۴. در این بیت:

چو خورشید تابان به گنبد رسید

به جایی پی گور و آهو ندید

«به گنبد رسیدن خورشید» را «غروب کردن خورشید» گزارش کرده‌اند (ص ۶۴). بیت‌های پیش و پس این نمونه در چاپ مسکو چنین است:

سگ و یوز در پیش و شاهین و باز

همی تا به سربرد روز دراز

چو خورشید تابان به گنبد رسید

به جایی پی گور و آهو ندید

چو خورشید تابان درم ساز گشت

ز نخچیر که تنگدل باز گشت

(۳۵۴-۳۵۲/۳۲۶/۷)

بر بنیاد این ضبط چون در مصراع دوم بیت نخست از «به سر

رسیدن روز» سخن رفته است، ناگزیر باید ترکیب مورد بحث را «غروب خورشید» معنی کرد، اما بازویکرد بدین که فردوسی در بیت سوم از فروشدن خورشید یاد کرده و از سوی دیگر «به گنبد رسیدن خورشید»، یعنی به اوج آسمان (= گنبد) رسیدن آن، که درست در برابر «از گنبد گشتن» آن به معنی «غروب» قرار دارد،^{۱۱} چنانکه در این بیت شاهنامه آمده است:

چو خورشید بر تیغ گنبد رسید

نه آیین دژ بد نه دژبان پدید
(۸۱۸/۱۲۸/۱)

یا باید ضبط چاپ ژول مول و آقای جیحونی را درباره بیت اول
از آن سه بیت پذیرفت که:

سگ و یوز در پیش و شاهین و باز

همی راند بر دشت روز دراز^{۳۳}

و یا اینکه ضبط «چو خورشید تابان ز گنبد بگشت» را از نسخه
قاهره برای مصراع نخست بیت مورد بحث در نظر گرفت تا مفهوم
غروب از آن حاصل شود. به هر روی، ترکیب «به گنبد رسیدن
خورشید» خارج از زمینه داستانی و معنایی آن سه بیت در چاپ
مسکوبه معنی «غروب آفتاب» نیست و در آنجا نیز ضرورت داستانی
و سازگاری مفهومی چنان معنایی را به این ترکیب داده که به گمان
نگارنده نادرست است.

۱۵. ترکیب «بنفش شدن روی» در بیت:

هم اینها که دارند با ما درفش

ز بد روی ایشان نگرودد بنفش

به معنی «عصبانی و خشمگین شدن» آمده است (صص ۶۵ و
۶۶) چون بیت از داستان نبرد کیخسرو و شیده و پیمان بستن این دو
برای زبان نرساندن به درفش داران هریک از دو طرف پس از پایان
جنگ تن به تن است، پیشنهاد می شود که ترکیب را به مفهوم «آسیب
دیدن و دوچار رنج و بلا شدن» بدانیم.

«بنفش کردن / شدن روی» به معنی یاد شده باز در شاهنامه دیده

می شود:

مگر خود فریبرز با آن درفش

بباید کند روی دشمن بنفش

(۱۳۷۶/۹۷/۴)

ببیند که آن لعل رخشان درفش

کز او بود روی سواران بنفش

(۳۲۱۹/۲۴۰/۸)

همچنین در امان بودن همراه پهلوانان (اعم از ترجمان و
درفش دار و...) در نبردهای تن به تن از آیینهای رزمی شاهنامه است
که نمونه های دیگری نیز دارد، از جمله در جنگ بیژن و هومان:
نهادند پیمان که با ترجمان

نباشند در چیرگی بدگمان

(۷۶۰/۱۲۸/۵)

۱۶. در بیت:

روانش خرد بود و تن جان پاک

تو گفתי که بهره ندارد ز خاک

«بهره نداشتن از خاک» را «پاک و بی آرایش بودن» آورده اند (ص ۶۷).

پیشنهاد می شود که برای دقیق تر گردان این ترکیب از بیتی که در
وصف زیبایی تهمنه است، آن را «روحانی بودن» از نظر لطافت و
زیبایی بدانیم که به مناسبت موقعیت بیت، پیوندی با پاکی در برابر
آلودگی و ناپاکی ندارد.

۱۷. به قلب اندرون قارن رزم زن

ابا گرد کشواد لشکر شکن

پس پشت شان زال با کی قباد

به یک دست آتش به یک دست باد

ترکیب «به یک دست آتش و به دست دیگر باد داشتن» را
«شتاب و خروشندهگی داشتن» معنی کرده اند (ص ۶۹). با عنایت به
چند بیت لشکر کشی قیباد به نبرد افراسیاب:

رده بر کشیدند ایرانیان

ببستند خون ریختن را میان

به یک دست مهربان کابل خدای

دگر دست گزدهم جنگی به پای

به قلب اندرون قارن رزم زن

ابا گرد کشواد لشکر شکن

پس پشتشان زال با کی قباد

به یک دست آتش به یک دست باد

به پیش اندرون کاویانی درفش

جهان زو شده سرخ و زرد و بنفش

(خالقی ۱/۳۴۵ و ۸/۳۴۶-۱۲)

پیشنهاد می شود ترکیب را به «بودن پهلوانان خشمگین و
خروشان» گزارش کنیم و آشکار است که در این معنی «دست» نیز به
مفهوم سمت و سو و به اصطلاح «جناح» خواهد بود.

۱۸. زیر ترکیب «پراکندن دل و مغز» در (ص ۷۵) آمده است:

پریشان حال و آشفته بودن.

کنون من دل و مغز تا زنده ام

به کین سیاوش پراکنده ام

(۱۷۲/۳) - داستان سیاوش)

نخست اینکه در متن (ص ۱۷۲، ج ۳) شاهنامه چاپ مسکو - که
استناد مؤلف گرامی در شواهد و شماره جلد و صفحه آنها بدین
تصحیح است - این بیت نیامده است و فقط در حاشیه، بیتی با این
ضبط آمده که دنباله نسخه بدل بیتهای صفحه پیشین (ص ۱۷۱)
است:

کنون من دل و مغز تا زنده ام

به کین سیاوش بیآکنده ام

(خ ۱ - پراکنده ام) ۳۳

لذا شایسته است که به این نکته اشاره شود، همان گونه که
درباره دیگر شواهد باز آورده از پی نوشت صفحات می بینیم. دود دیگر:
بدون توجه به اصل یا الحاقی و در متن یا حاشیه بودن بیت، پیشنهاد
می شود که با در نظر داشتن صورت موجود در حاشیه چاپ مسکو و
ضبطهای دکتر خالقی مطلق و آقای جیحونی و نیز بیتهای هم
مضمون دیگر از زبان رستم پس از شنیدن کشته شدن سیاوش و کمر
بستن برای کین خواهی او، مانند:

به گردان چنین گفت رستم که من

بر این کینه دادم دل و جان و تن

.....

به یزدان که تا در جهان زنده ام

به کین سیاوش دل آکنده ام

(۱۷۲/۳ و ۱۷۳/۲۶۳۵ و ۲۶۳۸)

مصراع دوم را به صورت «به کین سیاوش پراکنده / آکنده ام»
بخوانیم و ترکیب را «پراکندن / پراگندن دل و مغز» بدانیم که به معنی
«پر و سرشار بودن از...» خواهد بود. در تأیید این پیشنهاد افزودنی
است که «پراکنده» به مفهوم «پر و سرشار» در جاهای دیگر شاهنامه
نیز به کار رفته است:

پراکنده از چرم گاوان میش

که بر پشت پیلان همی راند پیش

هزار و صد و شست قنطار بود

درم بود از او نیز و دینار بود

(۱۶۱۰ و ۱۶۰۹/۳۹۶/۷)

چو گنج درمها پراگنده شد

ز دینار نو بدره آگنده شد

.....

پراگنده افگند پند اوسی

همه چرم پند اوسی پارسی

به هر بدره ای در، ده و دو هزار

پراگنده دینار بُد شاهوار
(۲۱۷/۹ و ۲۱۲/۲۶۷ و ۲۱۸)

۱۹- بر بنیاد این دو بیت:

گر افراسیاب اندر آید به راه

ز جیحون بدین سو گذارد سپاه

بگیرند گردان پس پشت او

نماند به جز یاد در مشت او

«پس پشت کسی را گرفتن» به «او را دنبال کردن» گزارش شده است (ص ۷۷). پیشنهاد می شود که در اینجا، ترکیب را به معنی: از پشت بر کسی روی آوردن و راه او را بستن و در محاصره قرار دادن بدانیم. این پیشنهاد با رویکرد به چند بیت پیش و پس آیات شاهد شایان درنگ است.^{۲۴}

۲۰- ترکیب «پوست بر تن نگه داشتن» را «حریم خود را حفظ کردن - حد خود را شناختن» معنی کرده اند (ص ۸۰). ترا کھتری کار بستن نکوست

نگه داشتن بر تن خویش پوست

پیشنهاد می شود که آن را به معنی «خود را زنده نگاه داشتن و حفظ جان» بدانیم.

۲۱- در این بیت از داستان رستم و اکوان دیو:

ز دانا شنیدم که این جای اوست

که گفتند بستاند از گور پوست

«پوست گرفتن از گور» به مفهوم «در منتهای قدرت بودن» آمده است (ص ۸۰). بر بنیاد اینکه در داستان اکوان دیو به پیکرینگی اکوان در قالب گور اشاره شده است؛^{۲۵} بدانست رستم که آن نیست گور

ابا او کنون چاره باید نه زور

جز اکوان دیو این نشاید بُدن

ببایستش از باد تیغی زدن

(۳۰۴/۴ و ۴۵/۴۶) ۲۶

پیشنهاد می شود که در بیت مذکور، ترکیب را به «به چرم گور درآمدن از روی جادوگری» گزارش کنیم.

۲۲- کمندافکن و زورمندان بدند

به رزم اندرون، پیل دندان بدند

«پیل دندان» را کنایه از «دلیر و تنومند - توانا» گرفته اند (ص ۸۲). پیشنهاد می شود که در کنار این معانی درست و دقیق، ایهام بسیار باریک و در عین حال زیبا و قابل توجه ترکیب «پیل دندان» به «کوش پیل دندان» پهلوان ضحاک نژاد ادب حماسی ایران را که بیشترین و بهترین حضور او در منظومه کوش نامه ایران شان بن ابی الخیر است،^{۲۷} در نظر داشته باشیم. در این صورت در مصراع دوم تشبیه نیز وجود خواهد داشت که در حوزه دانش بیان مطرح می شود و با موضوع فرهنگ پیوند مستقیم دارد.

۲۳- در (ص ۸۹) ستون نخست، این ترکیب آمده است: «تیرمرد = تیره مرد: مرد پرهیت و تندخو - خشم آلود»:

به سیندخت فرمود پس نام دار

که رودابه را خیز پیش من آر

بترسید سیندخت از آن تیرمرد

که او را ز درد اندر آرد به گرد

(۱۹۰/۱ - یادشاهی منوچهر)

در بیت موردنظر در چاپ مسکو، ترکیب به صورت «تیرمرد» آمده است و تنها در نسخه بدل «تیره مرد» هم دیده می شود. در چاپهای ژول مول و دکتر خالقی مطلق نیز که مورد بررسی مؤلف محترم قرار گرفته است، به ترتیب «شیرمرد» و «تیرمرد» به متن رفته،^{۲۸} قابل توجه است که دکتر خالقی مطلق در نسخه بدل‌های ترکیب مورد بحث «تیر / تیره مرد» نیاورده اند.

۲۴- در بیت:

ز خسرو و بخوام گناه تو را

بیافروزم این تیره ماه تو را

«تیره ماه» را «ستاره - ماه کم روشنایی» معنی کرده اند (ص ۹۰). پیشنهاد می شود که آن را بخت فروخته گزارش کنیم، چنانکه در این بیت از رستم و اسفندیار می بینیم:

که من زین پشیمان کم شاه را

برافروزم این اختر و ماه را

(۲۷۱/۲۳۴/۶)

در واقع مراد از «تیره ماه» در بیت شاهد، مفهوم کنایی ترکیب است نه معنای واژگانی آن که مؤلف گرامی آورده اند.

۲۵- درباره «تیره مهر» در بیت:

بدان گه که بنمود خورشید چهر

به خواب اندر آمد سر تیره مهر

نوشته اند: «ماه - خورشید کم روشنایی / ص ۹۰». نخست اینکه معنای اصیل، درست و دقیق «تیره مهر» عبارت است از: مهر سیاره ای تاریک و اهریمنی که در برابر خورشید قرار می گیرد و از نورافشانی آن جلوگیری می کند (سبب کسوف در باورهای کهن). این عنصر اهریمنی در متن گریده های زاداسپرم آمده است.^{۲۹} دیگر اینکه در بیت شاهد، معنای اصلی و قاموسی ترکیب موردنظر است نه مفهوم کنایی آن، بر همین بنیاد نباید این ترکیب را در فرهنگ آرایه های ادبی یا بیانی شاهنامه وارد کرد و جای بحث آن در فرهنگ جامع لغات و ترکیبات شاهنامه است.^{۳۰}

۲۶- «تیغ و گرز کسی را بر نداشتن» به استناد:

سواری چو من پای بر زین نگاشت

کسی تیغ و گرز مرا بر نداشت

«توان هم رزمی و هم نبرد با او را نداشتن» معنا شده است (ص ۹۱). مفهوم دقیق تر آن به پیشنهاد نگارنده «به نیرو و زور با آن کس برابر نبودن» است، چنانکه در بیتی دیگر از زبان پیران در توصیف رستم آمده است:

نه برگیرد از جای گرزش نهنگ

اگر بفگند بر زمین روز جنگ

(۱۳۵۱/۱۹۹/۴)

چرا که یکی از آینه های پهلوانی این بوده است که رزم افزار ویژه جهان پهلوان را تنها خود او می توانست برگیرد و به کار ببرد و از همینجا است که گرز نهد منی گرشاسپ را در داستانهای مردمی حماسی و روایات نقلی یلان گرشاسپ زاده سیستانی مانند: سام و رستم و فرامرز و برزو و جهانگیر و شهریار و تیمور و... حمل می کنند و بس.

۲۷- ترکیب: «جامه بر کسی لاژورد کردن» را در این بیت:

هر آن کس [که] با او بجوید نبرد

کند جامه ها در بر او لاژورد

«به سوگ نشانیدن او» معنی کرده‌اند (ص ۹۲). معنی دقیق ترکیب در بیت شاهد «به سوگ کسی نشستن» است، به سخنی دیگر، مفهوم کنایی آن، عبارت فعلی لازم است نه متعدی.

۲۸- در بیت:

تهمتن برآشفتم و با طوس گفتم

که ره‌ام را جام باده است جُفت

«جفت بودن با جام باده» را «مست بودن» گزارش کرده‌اند (ص ۹۵). پیشنهاد می‌شود که با به دیده داشتن مضمون داستان نبرد اشکیوس با ره‌ام و گریز پهلوان ایرانی، آن را «اهل بزم و ناز بودن» معنی کنیم که متضاد مرد رزم و سختی است، به‌ویژه که رستم در بیت بعدی می‌گوید:

به می در، همی تیغ بازی کند

میان یلان سرفرازی کند

(۱۲۷۱/۱۹۴/۴)

معادل دیگر این ترکیب در شاهنامه «مرد آرام و جام» است.^{۳۱} ۲۹- «جفت گشتن ناهید با خورشید» را «فرخندگی پیوند دو تن با هم» معنی کرده‌اند (ص ۹۵).

شنیده بر آن سرو سیمین بگفت

که خورشید، ناهید را گشت جفت

پیشنهاد می‌شود که «خورشید» را استعاره از «مرد بلندپایه و شکوهمند» و «ناهید» را «زن زیباروی و فره‌مند» بگیریم و ترکیب را کنایه از «پیمان پیوند دو نژاد گران‌سایه» بدانیم.

۳۰- در این بیت:

چو چشم و دل پادشا باز شد

سپه نیز با او هم‌آواز شد

«چشم و دل باز شدن» را «خوش دل و خرسند گشتن» آورده‌اند (ص ۱۰۵). با رویکرد بدین که بیت مربوط به بینایی یافتن مجدد فریدون پس از زادن منوچهر است، پیشنهاد می‌شود که «چشم باز شدن» را جدا از «باز شدن دل» شاد شدن بگیرند و آن را به عنوان ترکیبی دیگر و به معنی «بینا شدن» بیاورند.

۳۱- «خنجر کینه را خون دادن» بر بنیاد این دو بیت:

گر آیدون که این راز بیرون دهی

همی خنجر کینه را خون دهی

من از روم چندین سپاه آورم

که گیتی به چشمت سیاه آورم
«خون بخشیدن و از کینه جویی صرف نظر کردن» معنا شده است (ص ۱۱۴). چنین می‌نماید که منظور برعکس مفهوم یاد شده و «اقدام به خون خواهی و کینه جویی» باشد.

۳۲- همی خویشتن را چلیپا کند

به پیش خردمند رسوا کند

«خویشتن را چلیپا کردن» را «اظهار کوچکی - کمرخم کردن در مقام تکریم و تعظیم» معنی کرده‌اند (ص ۱۱۸). پیشنهاد می‌شود که ترکیب «خود را رسوا و انگشت‌نما کردن» گزارش شود. تعبیر دیگری از این مفهوم در شاهنامه «درفش شدن / خود را درفش کردن» است،^{۳۲} معادل مردمی و امروزی این ترکیب در تداول عامه نیز «تابلو شدن / کردن» است.

۳۳- «دست از باد گشادن» در این بیت:

گرازه چو بگشاد از باد، دست

به زین بر، شد آن ترک پولاد بست

«به چابکی از کاری دست کشیدن و آماده کار دیگری شدن» معنی شده است (ص ۱۲۵). پیشنهاد می‌شود که با توجه به جایگاه بیت که مربوط به نبرد گرازه و فرشیدورد است، ترکیب به صورت

«به کار بردن سریع رزم افزار به‌ویژه تیرانداختن» گزارده شود.

۳۴- «دل شستن از چیزی یا کسی را» با شاهد به معنای «دست کشیدن» - به فراموشی سپردن - چشم‌پوشی کردن» آمده است (ص ۱۳۶). بر بنیاد نمونه سوم:

بر این سان که گزدهم گوید همی

از اندیشه دل را بشوید همی

پیشنهاد می‌شود که مفهوم «آغستن و فراگرفتن» را نیز برای آن در نظر داشته باشیم.

۳۵- «راه گم کردن خورشید بر چرخ» را «تیره‌روز و سیاه بخت شدن» معنی کرده و این بیت را آورده‌اند (ص ۱۴۵).

خروشی برآمد ز ایران سپاه

که خورشید بر چرخ گم کرد راه

پیشنهاد می‌شود که آن را «شدت ترس و دلهره» بدانیم، همان‌گونه که در این بیت از زبان کتابون در باب رستم آمده است:

بدرد جگرگاه دیوسپید

ز شمشیر او گم کند راه شید

(۱۵۷/۲۲۷/۶)

معنی واژگانی ترکیب که واسطه انتقال به مفهوم درست کنایی آن است، چنین است: خورشید - چنان دوچار آشفتگی و بیم شد - که از مسیر چرخش خویش در آسمان به دور افتاد و آن را گم کرد.

۳۶- بر بنیاد این دو بیت:

ز بس خون دویدن تنش بود زرد

دلش پر ز تیمار و جان پر ز درد

بر آن خستگیهاش بنهاد روی

همی بود زاری کنان پیش اوی

«روی نهادن بر چیزی» را «به آن توجه کردن» معنی کرده‌اند (ص ۱۵۴). پیشنهاد می‌شود که با توجه به اینکه متمم فعل «زخم و جراحت» است، آن را به همان مفهوم واژگانی ترکیب: «رخ ساییدن بر چیزی» - در متن شاهد، زخمها - از سر مهر و دلسوزگی» بدانیم که در این صورت ترکیب کنایی نیز نخواهد بود.

۳۷- ترکیب «سنان به دندان خاییدن» را در این بیت:

سنان گر به دندان بخاید دلیر

بدرد ز آواز او چرم شیر

«رجزخوانی خشمگینانه کردن» گزارش کرده‌اند (ص ۱۷۵). کنایه مفهوم پوشیده و دومینی است که معنای واژگانی و اصلی، راهنمای دریافت و گزارش درست آن است. بر بنیاد این اصل بیانی، «سنان به دندان خاییدن» به اعتبار معنای اصلی آن یعنی «جویدن نیزه یا سرنیزه با دندان» به مفهوم نیرومندی و دلآوری آمیخته با خشم بیشتر نزدیک است تا رجزخوانی خشم‌آلود.

۳۸- در بیت:

وگر باره زیر اندرش آهن است

شگفتی روان است و روین تن است

«شگفتی روان بودن» را به معنی «نیرومند و جسور و اعجوبه بودن» گرفته‌اند (ص ۱۷۹). با پذیرش این مفهوم برای ترکیب به شرط اینکه «روان» را به معنی «جان» و متناسب با «تن» در روین تن بدانیم، این پیشنهاد و گزارش را باید در نظر داشت که: «روان» می‌تواند صفت فاعلی از «رفتن» هم باشد، در این صورت «شگفتی» قید جمله است و ترکیب نیز کنایی نخواهد بود: (اسپ سهراب) به گونه تعجب‌انگیزی می‌رود و می‌تازد.

۳۹- «کرکس چراندن در نبرد» را «دلآوری و شجاعت در کشتار

دشمنان داشتن» معنی کرده‌اند:



رستم و سپهر آید از سر خشمی

کتاب داده‌های فلسفه و مابقی ۱۳۸۱

چماننده دیزه هنگام کرد

جزاینده کوکس اندر نبرد
(ص ۱۹۲)

دقیق تر آن است که: «بسیار کشتن دشمنان» گزارش شده چون از فراوانی کشتگان است که چراگاهی برای گرگستان فراهم می آید. ۴۰ دبیران داننده را خواندم

بر این کوه آباد نشاندم

شمارش پدیدار نامد هنوز

نویسنده راجست برگشت کوز

«کوز کشتن پشت کسی» به معنی «بی بهره ماندن و در مانده شدن» آمده

است (ص ۱۹۶). پیشنهاد می شود که «کوشن سخت و دواو امدت» معنی کنیم، نویسنده در اثر نوشتن و شمار گرفتن فراوان و طولانی، خعبده پشت شده ۴۱ - گستاخ نبودن با رای خویش را «خلافت عقیده خود همل نکرده» آورده اند (ص ۲۰۲).

بدادند گردن کشان جای خویش

نبودند گستاخ بدوای خویش

یکایک به دشمن سپردند جای

ز گردان ایران نبد کسی به پای

این بیت درباره دلبران ایران در نبرد با پهلوانان توران است، بر همین بنیاد با رویکره بدین که در چند بیت بیشتر می خوانیم:

به شش ماه گذشته بر نفی به آب
 کزو ساختنی هوکسی جای خواب
 به خصم که نمی گذشتی زسال
 شدی کز و بی راه باد شمال
 سر بادمان نیز برگاشتی
 جو برقی درخشنده بگماشتی
 به راهی گشایدیش موج مدد
 که ملاح خواندش قم الاسد
 همان جواست بردان که باد هوا
 نشد کز یا اختر پادشا
 (۱۹۷۲-۱۹۶۷/۳۵۱/۵)

بشهاد می شود ترکیب مورد بحث را به معنای «وزیدان باد»
 گوییم. معنی که در بیت پیش از آن آمده است.
 به بخشایش کرد کار بیهر
 هوا خوش شد و باد نمود بیهر
 (۱۹۷۹/۳۵۱/۵)

۳۳. ترکیبهای نگذشتن بر سر کسی و «نگذشتن عقاب از بر»
 ترکیبهای را «الایقام و بلند مرتبه بودن گزارده اند (ص ۲۲۶).
 که ملک بی او بیوسد هر بر
 نیاره گذشتن به سر برش ابر
 عقاب از بر ترک او نکندود
 سران جهان را به کس نشمرد
 بشهاد می شود که مفهوم دقیق آن را «دلیر و پهلوان بودن» بدانیم.
 که بر عقاب بر جرات گذشتن از بالای سر او ندارند و از او می ترسند.

۳۴. نمونه دیگری از ترکیبهایی که در فرهنگ نیامده است
 نگارنده بطور بررسی دقیق و گسترده و تها یا مراجعه به یادداشتهای
 خود و بررسی معنای شگفتانه «نمونه از برافوت شده از فرهنگ را
 که بر کسی کرده است که برای برتر از درازی سخن و رعایت صفحات
 در آن کفر» نمونه دیگر آن خواهد مروط بسته می کند و سایر موارد
 در بررسی گاهی بولاف محترم بدون شاهد در پی نوشتها می آورد: ۳۳
 آب زره خود زره صغرا
 و باجی برده بخش آب زره

همانا نجشید زان درد مرد
 (۷۵۸/۲۶۲/۶)

۳۵. با باد انبار گذشتن یا شتاب رفتن
 از پیش بریدن جهان پارگشت

تو گفتی که با باد انبار گذشت
 (خالقی ۳۹۵/۱۱۴/۱)

۳۶. بیای به کش کرد که چهار دانو نشستن
 که بران او پای کرده به کش
 نشسته به پیش اندرون شاه فش
 (خالقی ۱۶۷/۶۵/۱)

۳۷. بر زرهن آب کسی بیاه و با بسامان کردن اوجیاع وی
 او بران مداره کسی تاب اوی

مگر تو که تیره کنی آب اوی
 (زول مول ۲۱۲/۳۷۷/۲)

۳۸. بر باد انبار گذشتن
 که باد از انبار گذشت
 که بر باد انبار گذشتن
 که بر باد انبار گذشتن

۳۹. به باد انبار گذشتن
 که باد از انبار گذشت
 که بر باد انبار گذشتن
 که بر باد انبار گذشتن

۴۰. به باد انبار گذشتن
 که باد از انبار گذشت
 که بر باد انبار گذشتن
 که بر باد انبار گذشتن

۴۱. به باد انبار گذشتن
 که باد از انبار گذشت
 که بر باد انبار گذشتن
 که بر باد انبار گذشتن

۴۲. به باد انبار گذشتن
 که باد از انبار گذشت
 که بر باد انبار گذشتن
 که بر باد انبار گذشتن

۴۳. به باد انبار گذشتن
 که باد از انبار گذشت
 که بر باد انبار گذشتن
 که بر باد انبار گذشتن

۴۴. به باد انبار گذشتن
 که باد از انبار گذشت
 که بر باد انبار گذشتن
 که بر باد انبار گذشتن

۴۵. به باد انبار گذشتن
 که باد از انبار گذشت
 که بر باد انبار گذشتن
 که بر باد انبار گذشتن

۴۶. به باد انبار گذشتن
 که باد از انبار گذشت
 که بر باد انبار گذشتن
 که بر باد انبار گذشتن

۱۸- نام یزدان بر کسی خواندن: اظهار شگفتی و آفرین گویی: ماشاءالله گفتن، بنامیزد شگفتی به رودابه اندر بماند

همی نام یزدان بر او بر، بخواند (خالقی ۱/۱۸۶/۳۳۰)

۱۹- هم داستان شدن: موافقت و اتفاق نظر
ز بیم سپهبد همه راستان

بدان کار گشتند هم داستان (خالقی ۱/۱۹۶/۶۷)

۲۰- یال پیچیدن: رخ گرداندن و رفتن
سواری بیامد خرید آن جوال

ندادش بها و بیچید یال (۵۶۹/۳۴۸/۸)

پانوشتها:

۱) درباره فرهنگهای شاهنامه، رک: خطیبی، ابوالفضل: نگاهی به فرهنگهای شاهنامه (از آغاز تا امروز) نامه فرهنگستان، شماره ۱۵، پاییز ۱۳۷۷، صص ۳۷-۵۷.

۲) شادروان استاد حسین خدیو جم این مجموعه کنایات را در دوره ۲۵ (سال ۱۳۵۵) مجله سخن (صص ۱۷۸-۱۸۶ و ۵۱۵-۵۰۹ و ۶۱۴-۶۱۰ و ۷۹۳-۷۹۸) به چاپ رسانده‌اند. در باب این فرهنگ رک: احمد، ظهورالدین: فرهنگ شاهنامه، نمبرم از این پس که من زنده‌ام، به کوشش دکتر غلامرضا ستوده، انتشارات دانشگاه تهران ۱۳۷۴، صص ۴۰۷-۴۱۱ خطیبی، ابوالفضل: نگاهی به فرهنگهای شاهنامه (از آغاز تا امروز)، همان، صص ۴۶ و ۴۷.

۳) رک: رستگار فسایی، منصور: فرهنگ نامهای شاهنامه، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، چاپ دوم ۱۳۷۹، ج ۱، صص شش و هفت مقدمه.

۴) یکی از مؤلفان فرهنگ شاهنامه در مقدمه خویش نوشته‌اند: «بر آن شدم لغت‌های مجموعه فرهنگهایی را که شاهد از فردوسی نقل کرده‌اند جمع‌آوری کنم و یک جا در کنار هم مجموعه‌ای را فراهم آورم که دسترسی به آن آسان باشد.» رک: شامبیانی، داریوش: فرهنگ لغات و ترمیمات شاهنامه، نشر آران، ۱۳۷۵، البته هیچ‌گاه نباید سودمندیهای این شیوه و چنین مجموعه‌هایی را از دیده به دور داشت.

۵) در مقدمه، درباره هریک از انواع صور خیال جز از تشبیه (کنایه، استعاره، مجاز و اغراق) توضیحات کوتاهی به همراه شواهدی از شاهنامه آمده است.

۶) محبتی، مهدی: بدیع نو، نشر سخن ۱۳۸۰، ص ۱۹.

۷) گویا نخستین بار سکاکی در مفتاح‌العلوم، علوم بلاغی را به سه دسته تقسیم کرده است: رک: بدیع نو، همان، ص ۳۳.

۸) برای دیدن استعاره‌های شاهنامه و مستعارمنه‌های آنها، رک: رستگار فسایی، منصور: تصویرآفرینی در شاهنامه فردوسی، انتشارات دانشگاه شیراز ۱۳۶۹، صص ۱۱۹-۱۸۸.

۹) تمام ارجاعاتی که نام چاپ آنها نیامده به شاهنامه چاپ مسکو، به کوشش دکتر سعید حمیدیان، نشر قطره، چاپ دوم ۱۳۷۴ است.

۱۰) شاهنامه، به کوشش دکتر جلال خالقی مطلق، زیر نظر دکتر احسان یارشاطر، بنیاد میراث ایران، کالیفرنیا (آمریکا)، دفتر چهارم ۱۳۷۳.

۱۱) رک: معین، محمد: فرهنگ فارسی، انتشارات امیرکبیر، چاپ هشتم ۱۳۷۱، ج ۶، ماده «فتوح» بهفر، مهری: شاهنامه فردوسی (شرح یکایک ابیات و عبارات و...) انتشارات هیرمند ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۶۷.

۱۲) رک: رستگار فسایی، منصور: فرهنگ نامهای شاهنامه، همان، ج ۲، ص ۸۸ و لف، فریتس: فرهنگ شاهنامه فردوسی، انتشارات اساطیر ۱۳۷۷،

۵- جگر آرده کردن: غمگین کردن
به داغی جگرشان کنی آرده

که بخشایش آرد بر ایشان دده (خالقی ۱/۱۲۴/۵۵۶)

۶- خار بر گوشه گلستان رستن: ناساز و درشت بودن
یکی پاسخ آوردش اسفندیار

که بر گوشه گلستان رست خار (۹۱۳/۲۷۳/۶)

۷- دفتر شکستن: نوشتن دفتر
دو هفته در بار دادن بیست

بنوی یکی دفتر اندر شکست (۱۴۲/۱۷/۴)

۸- روز برگشتن: به پایان رسیدن زندگانی
چن این کرده شد روز برگشت و بخت

پیزمرد برگ کیانی درخت (خالقی ۱/۱۵۶/۱۰۶۰)

۹- زه یا کمان بودن: دوست یا دشمن بودن
دل روشنم بر تو شد بدگمان

نگویی مرا تازهی گر کمان (خالقی ۱/۲۱۲/۷۱۸)

۱۰- ژنده پوش: بی چیز و درویش
ز فرمان تن آزاده و ژنده پوش

ز آواز پیغاره آسوده گوش (۲۶/۴۰/۱)

۱۱- سر از باد پرداختن: ترک بر منشی و غرور
بدو گفت پردخته کن سر ز باد

که جز مرگ را کس ز مادر نژاد (خالقی ۱/۸۷/۶۰)

۱۲- شام خوردن بر کسی: تاختن نابهنگام
تو گر چاشت را دست یازی به جام

وگر نه خوردند ای پسر بر تو شام (خالقی ۱/۴۰۶/۱۱۵)

۱۳- فغانستان: زیباروی
فغانستان چو آمد به مشکوی شاه

یکی تاج بر سر ز مشک سیاه (۳۳۷/۲۵/۷)

۱۴- قلم شدن: دو نیم شدن، شکستن
یکی تیغ بر نیزه بیلسم

بزد نیزه از تیغ او شد قلم (۲۸۲۹/۱۸۵/۳)

۱۵- کلاه کاغذی بر سر نهادن: خوار کردن
نبیند مگر دار یا بند و چاه

نهاده به سر بر، ز کاغذ کلاه (ژول مول، ۳/۶۴۴/۷۷۲)

۱۶- گوش مالیدن: خم کردن گوش یا تیز کردن آن به هنگام
خشم (درباره اسپ) ۲۹
بمالید گوش اندر آمد شگفت

بلند ازدها را به دندان گرفت (۳۸۲۴/۹۶/۲)

۱۷- موی کافتن: دقت و باریک بینی
اگر در سخن موی کافد همی

به تاریکی اندر بیافد همی (۲۸/۲۶۳/۷)

۱۳) (پاردم: Pardom) کوتاه شده «پاره دم» و به معنی چرمی است که بر زین یا پالان می‌دوزند و زیر دم اسپ یا پس ران چارپا می‌اندازند.

۱۴) رک: شاهنامه، به کوشش دکتر جلال خالقی مطلق، انتشارات روزبهان، تهران ۱۳۶۸، دفتر یکم ص ۳۳۱، ولف نیز یگانه کاربرد این واژه را در شاهنامه که در بیت یاد شده است، به صورت (Pardum) آورده.

۱۵) دکتر خالقی مطلق نیز مصراع را این گونه خوانده و نشانه گذاری کرده‌اند. رک: شاهنامه، همان، دفتر یکم، ص ۲۴۶.

۱۶) شادروان عبدالحسین نوشین (واژه‌نامهک، انتشارات دنیا، چاپ سوم ۱۳۶۹، ص ۴۰) نوشته‌اند: «گویا به واسطه اختری [ستاره‌ای] که بر بالای درفش می‌زدند خود درفش را هم اختر گفته‌اند.» در دانشنامه جهان اسلام (بنیاد دایرةالمعارف اسلامی، ۱۳۷۹، ج ۵، ص ۵۳۷) نیز آمده است: «درفش کاویان... با نشان ستاره (اختر) بوده است، این درفش را به دلیل این نشان، اختر کاویان نیز می‌نامیدند.»

۱۷) سه دیگر چو شبرنگ بهزاد را

که کوتاه دارد به نگ باد را

(۳۴۵۹/۲۲۷/۳)

۱۸) شاهنامه فردوسی، تصحیح ژول مول، با مقدمه دکتر محمدامین ریاحی، انتشارات سخن، چاپ چهارم ۱۳۷۳.

۱۹) رک: ۴۳۰-۴۲۶/۹۹/۲.

۲۰) بنداری نیز با همین قرائت، ترکیب را به صورت: «وَلَمْ تُعْضُ النُّوَابِ» ترجمه کرده است. رک: شاهنامه، قارنها بالاصل الفارسی و اكمل ترجمتها فی مواضع و صححها و علق علیها و قدم لها: الدكتور عبدالوهاب عزام، دارسعاد الصباح، الطبعة الثانية، ۱۹۹۳، ج ۱، ص ۱۶۸.

۲۱) چو خورشید تابان ز گنبد بگشت

تہمتن نیامد به لشکر ز دشت

(۹۲۱/۲۳۹/۲)

۲۲) رک: ژول مول ۳۵۷/۱۶۴۸/۵: شاهنامه فردوسی، تصحیح مهندس مصطفی جیحونی، انتشارات شاهنامه پژوهی، اصفهان ۱۳۷۹، دفتر سوم، ص ۱۵۶۷، بیت ۳۵۴.

۲۳) بیت در چاپ ژول مول به صورت:

کنون من دل و مغز تا زنده‌ام

به کین سیاوش پراگنده‌ام

(۵۵/۵۴۱/۲)

و در تصحیح آقای جیحونی:

کنون من دل و مغز تا زنده‌ام

بدین کینه ز آتش پُر آگنده‌ام

(۲۵۳۳/۴۶۹/۱)

در چاپ دکتر خالقی مطلق هم، چنین است:

کنون من دل و مغز تا زنده‌ام

بر این کینه از آتش آگنده‌ام

رک: اسلامی ندوشن، محمدعلی: نامه نامور، انتشارات سخن ۱۳۷۰، ص ۲۳۳.

۲۴) برای دیدن این بیتها، رک: ۱۴۳۵ و ۱۰۱۹/۱۴۴-۱۰۲۸.

۲۵) درباره زمینه اساطیری گور پیکری اکوان، رک: حمیدی، بهمن: «تعادل اساطیری داستان اکوان دیو»، سه گفتار درباره شاهنامه فردوسی، نشر توسعه ۱۳۷۵، صص ۱۹۸-۲۰۱.

۲۶) همچنین، رک: ۳۰۲۴ و ۲۵۳۰۳-۳۰.

۲۷) رک: کوش نامه، سروده حکیم ایرانشان بن ابی‌الخیر، به کوش جلال متینی، انتشارات علمی ۱۳۷۷، صص ۳۶-۴۱.

۲۸) رک: ژول مول ۹۷۷/۱۸۳۸، خالقی ۸۱۸/۲۱۹/۱.

۲۹) رک: راشد محصل، محمدتقی: گزیده‌های زاداسپر، مؤسسه

مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۶، صص ۶ و ۷۷ کریستین سن، آرتور: نمونه‌های نخستین انسان و نخستین شهریار در تاریخ افسانه‌ای ایرانیان، ترجمه دکتر ژاله آموزگار و دکتر احمد فضل‌ی، نشر چشمه ۱۳۷۷، ص ۳۱ (توضیح مترجمان).

۳۰) این ترکیب در: واژه‌نامهک (عبدالحسین نوشین) فرهنگ لغات و ترکیبات شاهنامه (داریوش شامیاتی) واژه‌نامه شاهنامه (پرویز اتابکی) و فرهنگ جامع شاهنامه (محمود زنجانی) نیامده است.

۳۱) چنین گفت رستم به دستان سام

که من نیستم مرد آرام و جام

(خالقی ۷۶/۲۳۳/۱)

۳۲) زبان برگشایند بر من مهان

درفشی شوم در میان جهان

(۱۹۴۲/۱۲۶/۳)

به فرزند با کودکی در نهان

درفشی مکن خویشتن در جهان

(۲۴۱۲/۱۵۷/۳)

۳۳) رک: ۱۳۴۵-۱۳۴۹/۹۵/۴.

۳۴) شادروان دکتر معین (فرهنگ فارسی، ج ۴) نوشته‌اند: «بعضی فاضلان به ضم اول gonde خوانده‌اند، ولی غالب محققان به فتح اول خوانند.»

۳۵) رک: کزازی، میرجلال‌الدین: پیر اسرار در دریای راز، پوینان پندار،

انتشارات روزنه ۷۶، ص ۹۲.

۳۶) اندازه گرفتن از کسی یا چیزی، پدید آمدن آوای دشمن از دوست، پرده برداشتن آفتاب، تیر بر درخت گذاشتن (نیرومند و دلیر بودن) چشم خروس (مشبه به زیبایی و آراستگی) خاک به خون نشانیدن، خاک پراگندن، خشک شدن (مردن) دل اندر اندیشه بستن (به ژرفی اندیشه کردن) دم زدن (سخن گفتن) راز با مادر بودن، ژرف‌بین، سراندر نهفت آوردن / داشتن (پنهان شدن) شتاب آمدن (دلگیر شدن و به سر رسیدن حوصله) صداندر صد (ویژه و حتماً) طاووس رنگ، فرسوده رزم (باتجربه) فرود آمدن به گفت کسی (پذیرفتن سخن او) کشتی بر آب افگندن، گیتی چو انگشتری کردن، گیتی خوردن، مژگان بر هم نهادن (مردن) مژگان پالودن (گریستن) میستان کردن زمین (خون بسیار ریختن) ندانستن سیاه و سپید، نگارنده (آفریننده) نماز بردن، نم بر لب خشک زدن، هیون ران (نیرومند) یک سو شدن (دوری و پرهیز).

۳۷) این نکته نیز گفتنی است که حرف «ژ» و مواد مربوط بدان در

فرهنگ اصلاً نیامده است.

۳۸) این کتابه با همین مفهوم در منظومه حماسی علی‌نامه (۴۸۲ هـ. ق.)

از شاعری متخلص به «ربیع» نیز آمده است. رک: شیعنی کلدکتی، محمدرضا:

«حماسه‌ای شیعی از قرن پنجم»، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی

دانشگاه فردوسی مشهد، شماره ۱۳۰-۱۳۱، پاییز و زمستان ۱۳۷۹، صص ۲۸۱

و ۴۸۲.

۳۹) درباره این ترکیب، رک: رواقی، علی: شاهنامه را چگونه باید

خواند؟ نامه انجمن، شماره اول، بهار ۱۳۸۰، صص ۲۰-۲۳ جونی، عزیزالله:

شاهنامه از دست نویس فلورانس، انتشارات دانشگاه تهران ۱۳۸۰، ج ۳،

ص ۱۰۱.

